

سنجش اصالت انسانی؛ از میل به بی‌نهایت تا محدودیتهای حاصل از دین

مأموریت اصلی دین؛ از اشباع نیاز بی‌نهایت تا آزمون ایمان خالص

تصور کنید کارمند یا متخصص جوانی هستید که در یک جلسه کاری مهم حضور دارد. مدیر ارشد پروژه، طرحی را ارائه می‌دهد که در ظاهر سودآور، اما در باطن متضمن یک فریبکاری آشکار یا تضییع حق مشتری است. شما و دیگر همکارانتان به‌خوبی از این نقص اخلاقی آگاهید. در لحظه‌ای که مدیر می‌پرسد: آیا همه موافقت؟، سکوتی سنگین فضا را پر می‌کند. شما در دوراهی سختی قرار می‌گیرید؛ از یک سو باور قلبی و وجدانتان فریاد می‌زند که مخالفت کنید، و از سوی دیگر، ترس از برچسب خوردن به عنوان فرد ناسازگار، هراس از به خطر افتادن ارتقای شغلی و واهمه از قضاوت منفی همکاران، گلوی شما را می‌فشارد. در نهایت، لبخندی تصنعی می‌زنید، سر تکان می‌دهید و با جریان جمع همسو می‌شوید.

این صحنه، فراتر از یک سازش‌کاری ساده نشان‌دهنده یک اصطکاک وجودی عمیق در درون انسان است. هر بار که ما حقیقت درون را فدای کسب تایید بیرون می‌کنیم، بخشی از اصالت وجودی خود را به بهای ناچیز محبوبیت‌های اعتباری و موقت می‌فروشیم. این تعارض مداوم، ما را با این پرسش بنیادین روبه‌رو می‌کند: **حقیقت هویت وجودی ما چیست و چگونه باید از آن صیانت کنیم؟** آیا ادیان و مکاتب الهی آمده‌اند تا صرفاً با دیکته کردن یک‌سری آداب و مناسک، روابط اجتماعی ما را تنظیم کنند و ما را به شهروندانی مطیع تبدیل سازند؟ یا اینکه رسالت آن‌ها بسیار فراتر و متصل به تاروپود وجودی ماست؟

برای پاسخ به این پرسش، باید به مهندسی ساختار وجودی انسان رجوع کنیم. انسان بر اساس فطرت خود، موجودی بی‌نهایت‌طلب است. ما در درون خود عطشی سیراب‌ناپذیر برای بقا، کمال، زیبایی و قدرت مطلق احساس می‌کنیم؛ کششی که با هیچ مرز مادی، ثروت محدود، یا تشویق‌های گذرا اکتفا نمی‌شود. با این حال، بزرگ‌ترین تراژدی زمانی رخ می‌دهد که این ظرفیت بی‌نهایت، در ظرف کوچک و محدود پسند دیگران و مقبولیت‌های اجتماعی قفل می‌شود. مأموریت اصلی دین در این نقطه آشکار می‌شود: دین نه یک سیستم کنترل اجتماعی، بلکه یک برنامه آزادی‌بخش است که می‌خواهد انسان را از پرستش بت‌های اعتباری، نظیر قضاوت جمع، رها کرده و ظرفیت بی‌نهایت او را به

بی‌نهایت مطلق پیوند بزند. این مقاله در پی آن است تا نشان دهد چگونه تقابل میان کسب محبوبیت‌های اجتماعی و پافشاری بر حقیقت، عیار و سنجه‌ای دقیق برای ارزیابی اصالت انسانی و سنجش ایمان خالص به دست می‌دهد و چگونه دین، با بازتعریف خودشناسی، راه خروج از این اسارت مدرن را هموار می‌سازد.

بی‌نهایت‌طلبی؛ هسته مرکزی مأموریت اصلی دین

مواجهه با چیستی دین، نیازمند شناسایی مبدأ نیاز در انسان است؛ اگر دین را مجموعه‌ای از قوانین جهت‌دهنده بدانیم، باید غایت این جهت‌دهی را جستجو کرد. در تحلیل هستی‌شناسانه، مأموریت اصلی دین پاسخ‌گویی به عطش بی‌نهایت‌طلبی است که در ذات انسان نهفته است. این میل به بی‌نهایت، موتور محرک رفتارهای انسانی است که اگر به درستی جهت‌دهی نشود، فرد را در دایره محدودیت‌های دنیوی محبوس می‌کند. کارکردهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضایی و بهداشتی دین؛ اگرچه در جایگاه خود اهمیت دارند، اما نباید به‌عنوان هدف نهایی تلقی شوند. این کارکردها در واقع ابزارهایی مقدماتی هستند که برای ایجاد بستری امن و عادلانه، جهت شکوفا شدن حقیقت توحیدی، یعنی تجلی لا اله الا الله در وجود انسان طراحی شده‌اند؛ بنابراین، اگر کسی مأموریت اصلی دین را در این چهارچوب مقدماتی تعریف کند، دچار تقلیل‌گرایی شده است؛ چرا که غایت دین، امری متعالی‌تر از تنظیمات صرف زیست‌جمعی است.

ایمان خالص و شاخص تشخیص بخش انسانی

برای اینکه مشخص شود آیا فرد در مسیر پاسخ‌گویی به این عطش بی‌نهایت قرار دارد یا خیر، نیازمند یک شاخص دقیق و عملیاتی هستیم. این شاخص در کلام معصوم، با تکیه بر اولویت‌بندی محبوبیت‌ها تعریف شده است. امام صادق علیه‌السلام در تبیین خلوص ایمان می‌فرماید: «ایمان کسی برای خدا خالص نمی‌شود، تا آن که خداوند نزدش از خودش، پدرش، مادرش، فرزندانش، خانواده‌اش و هر آنچه از مردم دارد محبوب‌تر باشد.»^۱ این گزاره، نه یک توصیه اخلاقی انتزاعی، بلکه معیاری برای سنجش فعال بودن بخش انسانی فرد است؛ در واقع، ایمان زمانی به

^۱ لَا يَمَحُضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ. حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ حَدِيثٌ مِنْ نَفْسِهِ وَأَبْيِهِ وَأُمِّهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِيهِ وَمَالِهِ وَحَدِيثٌ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ فَلَاحِ السَّائِلُ : ۱۰۱ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ ، بحار الأنوار : ۷۰ / ۲۴ / ۲۵

سرحد خلوص می‌رسد که خداوند در نظام ترجیحات فردی، بر تمامی تعلقات و محبوبیت‌های دنیوی مقدم شود. این ترجیح، همان نقطه تمایز میان انسان درگیر در روزمرگی و انسانی است که در حال پاسخ به مأموریت اصلی دین است. وقتی این شاخص در عمل نمود پیدا نکند، نشان‌دهنده رکود و غیرفعال بودن بخش انسانی در وجود فرد است.

تقابل محبوبیت نزد مردم و التزام به احکام الهی

یکی از نقاط عطف در تحلیل بخش انسانی وجود فرد، چگونگی مواجهه با فشار افکار عمومی است. اگر محبوبیت نزد مردم به معیار تصمیم‌گیری تبدیل شود، آنگاه حقیقت لا اله الا الله که باید محور تمام گرایش‌ها باشد، به حاشیه رانده می‌شود. به عبارت دیگر، هر جا که فرد برای حفظ جایگاه اجتماعی خود، از اجرای حکم الهی طفره می‌رود، در واقع در حال اولویت دادن به ناس (مردم) در مقابل الله است. این دقیقاً همان جایی است که فرد در تحقق مأموریت اصلی دین شکست می‌خورد. اینکه فردی از انجام عبادات یا رعایت واجبات در جمع خجالت بکشد، نه یک خطای جزئی، بلکه نشانه آن است که او من الناس کلهم را بر خدا مقدم شمرده و در نتیجه، ایمان خود را از حالت خلوص خارج کرده است.

غفلت از اینکه مأموریت اصلی دین، شکوفایی لا اله الا الله است و نه جلب رضایت عمومی، پیامدهای گسترده‌ای در ساحت‌های مختلف دارد. در محیط‌های اجتماعی، دیده می‌شود که افراد به دلیل کسب رأی، محبوبیت یا حفظ موقعیت در نظر گروه‌های مختلف، از اجرای احکام الهی عقب‌نشینی می‌کنند. این رفتار، نه یک مصلحت‌اندیشی معقول، بلکه نوعی هزینه کردن از دین برای منافع شخصی است. فردی که چنین رویه‌ای را در پیش می‌گیرد؛ در واقع بخشی از حقیقت انسانی خود را که همان میل به بی‌نهایت است، به ثمن بخش محبوبیت‌های زودگذر دنیوی فروخته است. وقتی دین به ابزاری برای مقبولیت تبدیل شود، دیگر کارکرد اصلی خود، یعنی جهت‌دهی به عطش بی‌نهایت‌طلب انسان، را از دست می‌دهد و به نهادی در خدمت سازگاری با محیط تبدیل می‌گردد؛ امری که با بنیادهای اصیل دین در تضاد است.

تحلیل رفتاری؛ چرا از دین هزینه می‌کنیم؟

ریشه این رفتار که فرد به خاطر مردم از دین فاصله می‌گیرد، در درک نادرست از مأموریت دین و خود انسان نهفته است. اگر انسان تصور کند که هدف از زندگی، کسب مقبولیت و حفظ جایگاه در میان مردم است، طبیعتاً در تعارض میان حکم خدا و نظر مردم، دومی را برمی‌گزیند. اما از منظر استدلالی، اگر کسی بپذیرد که مأموریت اصلی دین اشباع عطش بی‌نهایت‌طلبی است، متوجه می‌شود که رضایت مردم، هیچ سنخیتی با این نیاز عمیق ندارد. مردم متغیرهایی زودگذر هستند، در حالی که خداوند، حقیقت ثابت و بی‌نهایت است. بنابراین، ترجیح مردم بر خدا، یک خطای محاسباتی در نظام ارزشی فرد است. کسی که ایمانش هنوز خالص نشده، همچنان به دنبال تأیید از سوی دیگران است؛ چرا که او هنوز ارتباط با خداوند را محبوب‌ترین ارتباط نزد خود قرار نداده است. این ناتوانی در اولویت‌بندی، موجب می‌شود فرد در آزمون‌های دشوار التزام به دین، بخش انسانی خود را زیر پا بگذارد و عملاً از دین هزینه کند.

بازسازی نظام ارزشی بر پایه شاخص ایمان

برای برون‌رفت از این چالش، لازم است فرد نظام ارزشی خود را بر اساس آنچه مأموریت اصلی دین می‌خوانیم، بازسازی کند. این فرآیند بازسازی با تمرکز بر شکوفا شدن لا اله الا الله آغاز می‌شود. فرد باید به‌طور مداوم در تمامی تصمیمات خود، این پرسش را مطرح کند که آیا این عمل در راستای پاسخ به آن عطش بی‌نهایت است یا صرفاً برای کسب محبوبیت و کاهش فشارهای اجتماعی است؟ این خودارزیابی، همان فرآیند فعال کردن بخش انسانی است. اگر در این بررسی، مشاهده شود که فرد برای حفظ آبرو نزد مردم از حکم خدا می‌گذرد، یعنی باید فوراً در اولویت‌های خود تجدیدنظر کند. این تجدیدنظر، به معنای بازگشت به شاخصی است که امام صادق علیه‌السلام ارائه دادند؛ یعنی مقدم دانستن محبوبیت خدا بر تمام محبوبیت‌های دیگر؛ از خانواده و مال گرفته تا مردم.

در نهایت، باید گفت که تحقق مأموریت اصلی دین، یک فرآیند ایستا نیست، بلکه یک مجاهده مستمر برای پاسداشت بخش انسانی در برابر فشارهای جامعه است. انسان در مسیر زندگی خود همواره با موقعیت‌هایی روبرو

می‌شود که او را بر سر دوراهی مقبولیت نزد مردم و اطاعت از خدا قرار می‌دهد. شناخت درست اینکه دین برای چه آمده است، تنها نقشه راهی است که ما را در این مسیر هدایت می‌کند. دین آمده است تا به ما بیاموزد که چگونه با عبور از تعلقات مادی و محدود، آن عطش بی‌نهایت را به شکوفایی برسانیم. هرگونه عقب‌نشینی در این مسیر، به معنای تضعیف حقیقت انسانی و فاصله گرفتن از غایتی است که دین برای آن تشریح شده است. لذا، فهم صحیح مأموریت اصلی دین، نه یک بحث نظری، بلکه زیربنای تمامی کنش‌های فردی و اجتماعی است که فرد را از یک وجود تابع محیط، به انسانی با اصالت ایمانی تبدیل می‌کند.

با نگاه به آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که مأموریت اصلی دین چیزی جز ایجاد توازن میان ساختار وجودی انسان و حقیقت بی‌نهایت الهی او نیست. اگر این توازن برقرار شود، دیگر هیچ عاملی، حتی فشار سنگین افکار عمومی، قادر نخواهد بود فرد را از مسیر حق منحرف سازد؛ چرا که او دریافته است تنها امری که ارزش تعلق مطلق را دارد، خداوند است و لاغیر. بدین ترتیب، با درک دقیق مأموریت اصلی دین، انسان به جایگاه شایسته خود بازمی‌گردد و ایمان او، نه در کلام، بلکه در ساحت عمل، خالص می‌شود.